

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به صیغه ی افعال بود و گفتیم یک مقدار کلمات مرحوم نائینی را به اصطلاح به عنوان مبداء کار و محل مطالعه متعرض بشویم بعد هم بینیم مطلب چطور است علی ای حال ایشان فرمودند عرض کردم جای دیگر هم که صحبت بود فرمودند من هنا تمحضت صیغة افعال للانشاء، صیغه ی افعال فقط برای انشاء است به خلاف ماضی و مضارع، در ماضی در عقود قبول کردند و اما المضارع فانشاء عقد به محل خلاف و اشکال عرض کردم آن نکته ی فنی اش محل خلاف و اشکال یک چیزی نیست که تعبدی باشد، آن نکته ی فنی این است که در باب عقود و ایقاعات چون از مقوله ی انشائات هستند انشاء هم مقوله اش این طوری است که یک امری نیست هست می شود، پس باید جوری انسان آن مطلب را هست بکند که قابل بحث و مناقشه نباشد چون این نهی النبی عن الغرر در حدود اصلی اش یک امر عقلائی هم هست یعنی یک چیز خاص تعبدی نیست، یعنی باید انسان الفاظی را به کار ببرد که منشاء خلاف نشود ان قلت و قلت درست نکند بحث درست نکند.

ما در زبان فارسی غیر از زبان عربی می گوئیم این کتاب را به شما می فروشم لکن انصافا می فروشم خودش لغتا حالا این ما متعارفان است انشاء بکنیم با آن اما محتمل است بگوئیم می فروشم یعنی فردا می فروشم کلمه اش صلاحیت دارد. چون قرینه سیاقی است سیاق خیلی صریح نیست، بنایشان به این است اصولا فعل قرائن سیاقی قرائن حالیه اینها همه چون لفظ نیستند محدود نیستند محل خلاف واقع می شوند آن سرش این است نکته ی فنی اش این است.

لفظ خصلتش این است که می آید محدود می کند یعنی دقیقا آن نکته را روشن می کند فعل این کار را نمی کند، ببینید شما کتاب را به طرف می دهید پول را از طرف می گیرید می گوئید مثلاً بیع، معاطات به اصطلاح این هست نمی شود انکار کرد اما این چون فعل است فعل در باب بیع چه می خواهیم عقد می خواهیم بستن گره می خواهیم بزنییم فعل این کار را نمی تواند اثبات بکند لفظ گره را اثبات می کند یعنی مهم نیست در باب بیع که شما کتاب بگذارید پول بردارید این مهم نیست مهم این است که این دو تا تملیک را به هم دیگر گره بزنیید فعل قصور دارد در این مطلب.

مگر یک فعلی که کاملاً رایج باشد مثل دکان نانوائی پول را می دهید نان را برمی دارید دیگر کاملاً رایج است واضح است که مراد همان بیع است و الا این نکته ی فنی اش است قرائن سیاقیه هم مثل فعل هستند عرض کردیم در باب انشاء غیر از حالا این دنیای دیجیتال و جدید

و کارهای جدیدی که پیش آمده به طور متعارف حتی در قوانین بین المللی برای ابراز پنج وجه گرفتند در عبارات ما هم هست حالا بعضی هایشان ممکن است چهار تا باشد. لفظ هست، فعل هست، اشاره هست و سکوت هست و یکی دیگر هم هست حالا، کتابت هم هست، این پنج تاست، از این پنج تا آنی را که صریح گرفتند و واضح گرفتند و هیچ درش ابهام نیست لفظ است صحبت کردیم کارا این پنج تا را گفتیم من در بعضی از قوانین غربی هم دیدم این پنج تا را آوردند تازه.

مثلا مشهورشان این است که سکوت کفایت نمی کند، شاید مشهور الان در دنیای غرب کتابت را از لفظ مهم تر می دانند چون جنبه‌ی به قول کتاب سنه‌وری پلیسی می گوید، جنبه‌ی دادگاهی دارد جنبه‌ی یعنی محاکمه می شود دادگاه می شود برد بررسی می شود کرد کتابت به خلاف لفظ به لحاظ چون آنها می آیند غیر از جنبه‌ی وقوعی که ما در نظر می گیریم یک جنبه‌های اثباتی تا بکشد به دادگاه که اگر گفت آقا من این کار را کردم مثلا فروختم بتواند اثبات بکند خوب با کتابت بهتر است تا با لفظ، می گویم عرب‌ها، ما می گویم جنبه‌های دادگاهی یا حقوقی آنها جنبه‌های پلیسی و جهات پلیسی و یک جهت پلیسی اش آن بهتر است، کتابت تا به آن مقامات از اختلاف برسد و لکن در خود ایجادش انصافا لفظ از همه صریح تر است و لذا این دلالت سیاقی خیلی چاره ساز نیست.

این که ایشان می گوید محل اشکال آن نکته‌ی محل اشکال این است آن وقت اگر شبهه شد این مطلب که مطلبی که نبوده شد این محقق نمی شود، نکته اش این است اما اگر فعل ماضی آمد گفت فروختم، فروختم یعنی تمام شد فروختم غیر از می فروشم، در لغت فارسی هم همینطور است این مطلب فقط لغت عربی نیست در لغت فارسی هم همینطور است فروختم همینطور است.

و اما الماضی فوق العاده الانشاء فی باب العقود واضح و اما المضارع فانشاء العقد به محل خلاف و اشکال، نعم المضارع انما يقع انشاء فی مقام الطلب والبعث، چرا این را مرحوم نائینی این را در آن کتاب منیة الطالب هم فرمودند چون مضارع برای تلبس است، تلبس با بعث و تکلیف و اینها بهتر می خورد چون مضارع یا بعد انجام می دهد یا الان در حال انجام است، آن وقت مثلا یصلی یعید صلاته این با امر بهتر می خورد یعید صلاته یعنی کانما بعد از این ماضی برای تحقق است مضارع برای تلبس است لذا بحث تکلیف و اینها انحاء تکلیف با فعل مضارع بهتر واقع می شود.

و هذا بخلاف الماضی فهو لم یعهد وقوعه انشاء فی مقام البعث والطلب ابتداء، در روایات زیاد داریم مگر اینکه ایشان نظرش به این است که اینها در تقدیرند و الا اعداد صلاته داریم حالا ایشان می فرمایند محل اشکال، بلکه در کفایه داریم که دلالتش اسرع هم هست چون اعداد کانما این است که این حرف این را گوش کرده انجام داده اصلا تحقق پیدا کرده است.

فوقوجه لم یعهد ابتداءً این مرادش از ابتداءً بعد می گوید وان استعمل فی القضايا الشرطية فی ذلک مثلاً ان جائک زید مثلاً ان زارک زید مثلاً یا ان زار زیداً عمراً اکرمه ، اکرمه می گویند می آید در جواب فعل انشاء می آید در جزاء به عنوان جزاء و معروف است بین ادبا به اینکه فعل ماضی منقلب به مضارع می شود ، چون معنای شرطیت می خواهد درست بکند . حالا مگر آن وقت در روایت هم ما داریم ، اعاد مگر اینکه ایشان بگویند مثلاً جوابش مثلاً چون در روایت داریم که رجل یشک فی اعاد صلاته داریم ما مگر اینکه ایشان خیال بکند آنها ابتداءً نیست .

و عرض کردیم نکته ی فنی اش هم ان شاء الله در مطالب بعدی که خواهد آمد چون دیگر همه چیز را اینجا توضیحاتی را عرض خواهم کرد ان شاء الله .

لکن استعماله فی طلب فی غیرها مما لم نعهد له وعلی کل حال دیگر الحمد لله متعرض جمله ی اسمیه نشد عده ای جمله ی اسمیه را هم دارند که آیا جمله ی اسمیه در مقام انشاء در مقام طلب واقع می شود یا نه اینها عده ایشان از این معاصرین مثل مرحوم آقای خوئی می گویند نمی شود اما مشکل ندارد ظاهراً جمله ی اسمیه هم حالا چه تماماً جمله ی اسمیه باشد یا مثلاً جمله ی اسمیه است لکن از چیزهایی استفاده کردند که معنای بعث و اینها درش هست مثل المؤمنون عند شروطهم ، این المؤمنون عند شروطهم جمله ی اسمیه است لکن کلمه ی عند چون ظرف است مثلاً ممکن است بگویند که وجوب از آنجا یا لله علی الناس حج البیت این هم جمله ی اسمیه است دیگر لله علی الناس حج البیت ، ممکن است بگویند این وجوبش از لام و علی مثلاً درآورده است .

اما عرض کردم داریم در روایات العاریة مردودة یعنی یجب رده ، با اینکه جمله ، این مشکل ندارد جمله ی اسمیه ، البته این بحث شاید مثلاً از قرن هفتم یا هشتم هم در بعضی از کتب ادب آمده هم در بعضی از کتب اصولی آمده فقهی آمده که جمله ی اسمیه ، عرض کردم اخیراً دیدم در یک مقاله ای یک کسی یک کمی اقوال را جمع کرد حالا استقصاء نکردم اما از این حدود آمده است به ذهن ما که مشکل ندارد و در عرف همه این فکر می کنم عرفی باشد مثلاً می گویند زید خارج ، می گویند زید خارج یعنی خارج بشود فکر نمی کنم مشکل داشته باشد .

ولکن لا اشکال فی ان صیغة افعال لیست بمعنی الطلب ولا غیره من سائر المعانی عرض کردم افعال اصلاً اینها اشکالشان در معنا این است که می خواهند انشاء را مثل اخبار معنا بکنند این مشکل کار است ، مثلاً جاء زید وقتی می خواهند بگویند اخرج مثل خرج زید معنا بکنند این اصلاً وضع شده برای طلب ایشان مرحوم آقای نائینی چون در معنای حرفی اعتقادشان این است که معنای حرفی ایجاد هستند این را ایجاد ی گرفته است می گویند معانی حرفی خودشان معنا ندارند مثل اسم نیستند . اسم را معانی اسمی را اخطاری می دانند .

مثلا لفظ کتاب که می گوئیم این به ذهن ما خطور می کنیم اما لفظ را می گوئیم اخراج این خطور نمی کند ایجاد می کند این معنا را ایجاد می کند با هیات این معنا را ایجاد می کند عرض کردم این اخطاری ایجاد می کند که من به ذهنم می آید اولین بار شاید در کلمات محقق نجم الائمه رضی یوجد المعنی فی غیره در حرف دارد ، در شرح کافی اول شرح کافی تصادفا این بحث معنای حرفی هم در شرح کافی مرحوم رضی پر رنگ است هم در شرح کافی که سابقا در ایران متعارف بود شرح جامی معروف به جامی حالا مثل اینکه نمی خوانند جامی فکر نمی کنم بخوانند بله آقا ؟

یکی از حضار : هیچ کدامش را نمی خوانند .

آیت الله مددی : آن را که نمی خوانند از اول ، جامی را می خوانند من خودم خواندم یک مقداری .

یکی از حضار : آزاد می خوانند حاج آقا

آیت الله مددی : عجب ، الفوائد الضیائیة چون به اسم پسرش ضیاء الدین نوشته است الفوائد الضیائیة الان فکر می کنم شاید خیلی اصلا اسمش را نشنیده باشند ، خواندن که جای خود دارد .
یکی از حضار : همین ها را هم دارند کم کم حذف می کنند .
آیت الله مددی : بله .

علی ای حال تصادفا ایشان در اینجا هم جامی خیلی و حاصله و محصله و محصوله معروف است این حاصل محصل جامی که یکی از جاهای مشکلش است این حاصل محصل در همین بحث معنای حرفی است ، می گویند که حاصل محصل جامی معروف است این در همین معنای حرفیه است اول جامی در معنای حرفیه حاصله و محصله و محصوله دارد ایشان ، البته من که الان نقل می کنم جامی برای پنجاه و شش سال قبل است تازگی نگاه نکردم .

علی ای حال البته جامی انصافا مرد ملایی است در این قسمت ها انصافا فوق العاده است و انما هی موضوعه لایقاع النسبة اینجا تعبیر به ایقاع کرد در حقیقت ایجاد است مراد ایشان ایجاد این نسبت عرض کردم دیگر مطالب را تکرار نمی کنم بین المبدأ والفاعل ، فاعل تصور کرده عرض کردم اینها ذهنشان تحلیل است انشاء مثل تحلیل اخبار است چطور در جاء زیّد فاعل زید است اخراج هم فاعل انت است اینطور فکر کردند اصلا فکرشان در حقیقت این است .

عرض کردم اولین کسی که تعبیر ایجاد کرد در معنای حرفیه مرحوم نجم الائمه رضی است الان از جامی یادم نیست چون خیلی سال است اصلا در ذهنم نیست که جامی چه گفته اما نجم الائمه گفته مخصوصا تعبیر دارد یوجد المعنی عرض کردم بعید است مرحوم نائینی

عبارت ایشان را دیده باشد فکر نمی کنم ، بعد هم مرحوم نائینی معانی حرفیه را ایجاد می گرفتند ، فکر نمی کنم نجم الائم ، بله به احتمال قوی مرحوم نائینی عبارت هدایة المسترشدين دیدند .

مرحوم هدایة المسترشدين مرحوم آقای شیخ محمد تقی اصفهانی قدس الله سره ایشان در باب نداء قائل به ایجاد است نه کل حروف می گوید وقتی می گویم یا زید همین با یا نداء را با این ایجاد می کنیم دقت کردید ؟ مرحوم هدایة المسترشدين ایشان صاحب هدایة معتقد است که در باب نداء ایجاد است مرحوم نائینی حرف ایشان را می آورد توسعه می دهد در کل حروف ، بعید است آن عبارت نجم الائم منشاء تصور مرحوم نائینی شده باشد .

لدواعه منها الطلب وتحديد ومنها وغير ذلك فتعمد ، مطلب ایشان درست است اینکه دواعی است درست است ، بله مرحوم آقای کاظمی یک حاشیه ای دارد بر استادشان فی بعض الكلمات احتراماً مراعات استاد را می کنند ان النسبة التي تكون في صيغة افعال انما هي بين المبدأ والأمر غاية انه نسبة تسببية كما انه تكون بينه وبين الفاعل نسبة مباشرة ، این به نظر من همین نکته ای است که من حالا ، ایشان می گوید نسبت مثل بین فعل و فاعل نیست این نسبت بین فعل و بین امر و بین مبدء یعنی از مامور به می خواهد نسبتی را که درست می کند این است یعنی به قول ایشان یک نسبت مباشریه دارد یک نسبت تسببیه دارد این نسبت تسببیه و مباشریه که ایشان فرمودند این همان نکته ای است .

اگر گفت جاء زيد یعنی زید مجيء را انجام داد به قول ایشان نسبت مباشریه اگر گفتیم اخرج یعنی این خروج را انجام بده به قول ایشان تسببیه روشن شد ؟ ایشان تسببیه و مباشریه گرفته است ما اشکالمان این بود که اصلاً این نکته ای که در باب اعراب شما می آورید این جاء زيد ، زید را فاعل می گیرید این را شما در صیغه ی افعال مراعات نکنید .

فتحصل ان الصيغة لن تستعمل بالطلب بل امکان ایقاع النسبة بداء البعث فلان يوجد مصداق من كل الطلب عند استعمال الصيغة ، بله الی آخر چون تکرار است یعنی حاصل مطلب است چیزی ندارد .

راجع به این مطلب و مطالب بعدی من باز بعد یک صحبت جداگانه ای می کنم .

این مطلب بعدی را البته الحمد لله نائینی خیلی مختصر آورده آقایان مطالعه کنند بحث طلب و اراده و اطاعت طلب و اراده را آورده که خوب بعضی از آقایان خیلی مفصل اصلاً بعضی ها که اصلاً خارج شدند یک جلد مفصلی نوشتند .

علی ای حال بعد در امر خامسه عرض کردیم آن بحث هایی که از مباحث اصول خارج است متعرضش نمی شویم .

بحث پنجم که ایشان دارد صفحه ۱۳۴ از این چاپ من: قد عرفت ان صیغة الامر لیست موضوعة للطلب ولا غیره، صیغه ی افعال من المعانی المذكورة لها بل انما هو فلان، بله تا همین مطلب.

بعد ایشان یک مطلبی دارد که چون این مطلب زیاد تکرار می شود در کلمات اصولیین این را هم اینجا حالا بخوانیم یک توضیحی عرض کنیم. نعم اذا كان، همین ان ایقاع نسبة بداء الامتحان، اصطلاحا اوامر امتحانی متعرض اوامر امتحانی، اصلا می خواهد ببیند این آقا آمادگی دارد یا نه مثلا می گوید برو از بازار مثلا یک کیلو گوشت بیاور این گوشت نمی خواهد می خواهد ببیند این آماده است سوار ماشین می شود حرف گوش می کند می رود بازار یا نه این اصطلاحا اوامر امتحانی می گویند.

مثل همین آیه ی مبارکه یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين، علی ای حال یمكن ان یقال انه طلب غایته ان الصدق الطلب علیه لیس لمكان مطلوبة الفعل لمصلحة فيه، البته خوب دقت بکنید این طلب الفعل لمصلحة فيه آن مبانی معتزله به امامیه است چون اشاعره دنبال مصلحت نیستند اشتباه نشود، بل لمكان بحث حركة عضلة العبد، می خواهد ببیند که اصلا این آمادگی دارد یا نه این حرف گوش می کند هر چه را گفتم، مثلا می گوید برو آب بیاور آب هم نمی خواهد، ببیند این اصلا می رود این کار را انجام بدهد یا نه و لذا اصطلاحا این طور شده این ها اوامری هستند که خودشان مصلحت ندارند مصلحت در انشاء است اصطلاحا می گویند مصلحت در انشاء خودشان فی ذاته مصلحت ندارند آب نمی خواهد اصلا ایشان فقط می خواهد ببیند ایشان حرف گوش می کند برو آب بیاورد یا نه و اوامر واقعی مصلحت در خودش است مثلا اقم الصلاة مصلحت در خود صلاة است در نماز است اما در اینها مصلحت در انشاء است لذا به اینها اوامر امتحانی می گویند و به تعبیر مرحوم نائینی دلالت بر طلب هم می کند لکن طلبی که مصلحتش در خود انشاء است نه در منشئ، منشئ مصلحت ندارد مصلحت در انشاء است به تعبیر ایشان البته عرض کردیم این مصلحت حساب کردن این برای مباحث به اصطلاح معتزله و امامیه است.

عرض کنم که این تعبیری که مرحوم نائینی دارند خوب این هم در اینجا بعبارة اخرى المطلوب فی الاوامر الامتحانية نفس حركة عضلة العبد لا نفس الفعل وعلی ای حال الامر فی ذلک سهل یعنی مطلوب است البته ایشان گفته حرکات عبد اصطلاحا می خواهند ببینند که این اصلا آمادگی خاصی هست یا نه حالا حرکات بله به هر حال اصطلاحا می گویند مصلحت در انشاء.

عرض کردیم غیر از این مطلبی که در اینجا مرحوم نائینی دارد که این طلب است و این طلب هم به داعی انشاء یعنی مصلحتش در انشاء است به قول آقایان یا حرکات عضلات عبد به قول ایشان عرض کردیم مرحوم صاحب کفایه یک اصطلاح حکم فعلی و تکلیفی یعنی احکام تکلیفی را انشائی و فعلی می داند، حکم فعلی و حکم انشائی یعنی حقیقی و انشائی، حکم انشائی و حکم فعلی.

مراد ایشان از حکم انشائی همین اوامر امتحانیه است که مصلحت در انشاءشان است مراد از حکم فعلی آن است که نه حکم واقعی است حکم واقعی که مثلاً می گوید اقم الصلاة نماز بخوان و به مناسبتی متعرض شدیم این فرق فعلیت و انشاء را باز مرحوم نائینی و به تبع ایشان کسانی که در آن تفکرند مثل آقای خوئی چیز دیگری می دانند ، قبل از اینکه به اصطلاح اگر خود تکلیف باشد تکلیف را انشائی می دانند وقتی که موضوعش محقق شد آن را فعلی می دانند این اصطلاح نائینی است . فرق بین انشائی و فعلی اگر موضوع تکلیف محقق شد آن را به اصطلاح فعلی می دانند و الا انشائی است .

غرض این کلمه ی انشائی و فعلی در کلمات اصحاب آمده اصطلاحاتش فرق می کند که من سابقاً هم متعرض شدم . در کلمات صاحب کفایه فکر می کنم آقای بروجردی هم دیدم در این تقریرات ایشان به ذهنم این طور است همین حرف استادشان را می زند آن جاهایی که اوامر امتحانیه انشائی می دانند آنجایی که اوامر واقعیه فعلی می دانند حکم فعلی است فرق بین فعلیت و انشاء این گذاشتند .

مرحوم نائینی نه و عرض کردیم کلمه ی موضوع هم در کلمات اصحاب خوب دقت کنید معانی متعدد دارد این یکی از مشکلات مباحث اصول همین اختلاف اصطلاح است مراد مرحوم نائینی از موضوع آنچه که فوق دائره ی طلب است نه تحت دائره ی طلب اصطلاحاً یا اصطلاح دیگر ایشان آن چه که مفروض الحصول است چون ایشان یک مفروض الحصول حساب می کنند یک مطلوب الحصول ، اگر گفت اقم الصلاة لدلوك الشمس در وقت دلوک شمس نماز بخوان نماز مطلوب الحصول است این را حکم می گیرند ، به حساب متعلق می گیرند معذرت می خواهم ، حکم وجوب است ، این را متعلق می گیرند به تعبیر ایشان این متعلق است .

اما دلوک شمس را موضوع می گیرند دلوک شمس مفروض الحصول است یعنی مثلاً الان ساعت حدود ده دقیقه به ده است هنوز دلوک شمس نشده است الان به شما نمی گویند مثلاً سوار هواپیما بشوید بروید یک منطقه ای در مثلاً پاکستان یا هند که آنجا دلوک شمس شده باشد نماز ظهر بخوانید مطلوب نیست از شما که ایجاد دلوک بکنید بروید جایی که دلوک شمس شده زوال ظهر شده بروید آنجا نماز بخوانید این مفروض است ، اگر دلوک شد شما نماز بخوانید ، این را اصطلاحاً مرحوم نائینی متعلق المتعلق می گویند .

چون بعضی از آقایان مثلاً خود نماز را موضوع می گویند ، ایشان نه خود اقامه ی صلاة را موضوع نمی گویند نماز را نماز را متعلق می گیرند تکلیف را همان حکم می گیرند مفاد هیات را ایشان حکم می گیرند مفاد ماده را متعلق می گیرند آنچه که این به آن تعلق پیدا گرفته موضوع می گیرند ، مثلاً اقم الصلاة لدلوك الشمس اقم الصلاة هیات اقم این حکم است مفاد هیات حکم است قیام اقامه ی صلاة که ماده باشد این متعلق است این حکم وجوب تعلق گرفته به اقامه ی صلاة ، اقامه ی صلاة تعلق گرفته به دلوک شمس ، دلوک شمس موضوع است .

ولذا مرحوم نائینی می فرماید مثلاً وجوب صلاة الان انشائی است ، اگر زوال شد اذان ظهر شد می شود فعلی روشن شد ؟ کلمه ی انشائی و فعلی روشن شد ، این که می گوید حکم یا انشائی است یا فعلی و فعلیتش به فعلیت موضوع است که آقای خوئی هم خیلی تکرار می کنند از مرحوم نائینی گرفتند .

پس این چون کلمه ی امتحان را ایشان اینجا آورد من گفتم یک توضیحی راجع به این اوامر امتحانیه به این تعبیر انشائی و فعلی در تصورات مختلفی که شده ، عرض کردیم مرحوم نائینی اقامه ی صلاة را متعلق می گیرند دلوک شمس را موضوع می گیرند و خود وجوب را حکم می گیرند اصطلاح ایشان این است .

آن وقت فرق بین موضوع ، متعلق با موضوع این می شود ، موضوع مفروض الحصول است متعلق مطلوب الحصول است . اگر گفت اکرم العالم موضوع عالم موضوع است اکرام متعلق است ، اگر گفت اکرم العالم ، وجوب هم مفاد هیات است ببینید اکرم العالم ، وجوب اکرام عالم ، عالم موضوع است اما متعلق وجوب خود اکرام است آن وقت اکرام مطلوب الحصول است یعنی از شما خواسته ، مطلوب یعنی از شما خواسته ، اما عالم مفروض است از شما نخواسته است ، هر وقت عالم پیدا شد شما اکرامش بکنید .

لذا اگر گفت اکرم العالم حکم انشائی است اگر عالم پیدا شد می شود حکم فعلی روشن شد این تعبیرات ، انشائی و فعلی را ، البته شاید بعضی ها بگویند این اصطلاحات را خیلی بحث نکنید نه چاره ای نیست .

اما مساله ای که در کفایه دارد راجع به انشائی و فعلی عرض کردیم انصافاً مطلب ایشان قابل قبول نیست یعنی بیشتر ما نکته ی فنی یعنی مطالب را آن نکته ی اساسی اش را شرح می دهیم ، ما در بحثی که در فضاهای اصولی مطرح کردیم چندین فضا در دنیای اصولی که ما الان داریم در دنیای اسلام سنی ، شیعه هست که مجموعاً هشت تا فضا تصویر کردیم .

عرض کردیم فضای حاکم بر دنیای اصول همان فضای عبد و مولی است ، در فضای عبد و مولی اوامر امتحانی جا دارد چون گاهی مولی دلش می خواهد ببیند عبدش حرف گوش می کند یا نه ، به قول مرحوم نائینی حرکت عضلات دارد یا نه ، اما فضایی را که ما عرض کردیم فضای هفتم بود یا هشتم بود ، هشتم بود فضای قانونی انصافاً اوامر امتحانی در فضای قانونی جایی ندارد مگر در یک حالات استثنایی مثل جنگ و اینها یک بوقی می زنند آژیر خطری می زنند ببینند مردم آمادگی دارند یک حالات استثنایی و الا در قوانین اصولاً امتحان معنا ندارد ، اصلاً داعی امتحان و حرکت عضلات عبد و اینها که ایشان فرمودند در اوامر قانونی ، چون این را من تذکرش را دادم دیدم در کتاب های درسی ما هست الان در کفایه اینها خیال می کنند یک اصطلاحی است انشائی و فعلی این ریشه دارد ، ریشه اش این است که این تفکر عبد و مولی یکی از چون مرحوم کفایه مثل بقیه دیگر ریشه ی عبد و مولی خیلی در شان قوی است ، مثل همین نفس حركة عضلة

العبد مرحوم نائینی هم نوشته دیگر این تفکر عبد و مولی درشان چون ریشه‌ی قوی پیدا کرده تفسیر قانون را بر همان رابطه‌ی عبد و مولی تفسیر کردند لذا اوامر امتحانی معنا دارد و الا در

یکی از حضار: بعضی از قوانین هم اجرای آزمایشی دارد که مثلاً

آیت الله مددی: عرض کردم یک حالات خیلی استثنائی است این بحث قانونی ندارد اصلاً ارزش قانونی ندارد نمی‌آیند بگویند شما آمادگی دارید می‌گویم مثل جنگی یا حالات جنگ مثلاً آژیر می‌زنند ببینند یا زلزله‌ی مصنوعی درست می‌کنند ببینند که هر چیز کاری می‌کند یا نه صدای زلزله یا

یکی از حضار: امتحان قانون می‌کنند نه امتحان اینکه مثلاً به صورت پایلوت برگزار می‌کنند که قانون درست در می‌آید یا نه

آیت الله مددی: علی‌ای حال انصافاً حکم انشائی را ما در بحث‌های قانونی پیش بکشیم این یا ابت افع‌ل خوب آن هم رابطه‌ی بین پدر و پسر، حضرت ابراهیم با حضرت اسماعیل است که همین نکته‌ی عبد و مولی مثل نکته‌ی عبد و مولی است.

پس این مطلبی که ایشان فرمودند این تقسیم را به ذهن ما تقسیم علمی نیست تأثیری در قوانین و تفسیر قانونی که کارماست ندارد و اما مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند در باب فعلیت این مطلب ارزش اصولی ندارد چون حکم هست حالا وقتی بخواهد انجام بدهد آن بحث انجام فعل یعنی وقتی می‌خواهد اکرام بکند باید عالم باشد این مربوط به قانون نیست، این اصلاً ربطی به عالم قانون ندارد این برای مقام امثال و نه اینکه قانون ناظر به مقام امثال نیست این اصلاً نکته‌ی قانونی درش نیست این به خاطر اینکه این امر در خارج بخواهد فعلیت پیدا بکند این ربطی به قانون ندارد، یعنی نکته‌ای نیست که در قوانین بخواهند روی این بحث بکنند. این یک امر واقعی خودش است.

شاید گفت اکرم العالم این تعبیر ایشان که موضوع این متعلق این تعبیر است، اصطلاح است حالا اصطلاح به آن می‌گویند موضوع یا متعلق، عرض کردم عده‌ای اکرام را موضوع می‌دانند ایشان عالم را موضوع می‌داند، اصطلاح اشکال ندارد برای اینکه فرق بین اینها بگذارد اینها اشکال ندارد مصطلح را رویش کار کردند این نکته‌ی اشکالی ندارد اسمش را موضوع گذاشتند مثلاً الان عده‌ای هم خود اکرام را موضوع می‌دانند.

اصولاً هر چیزی که از دایره‌ی حکم خارج باشد موضوع می‌گیرند که یک اصطلاح خیلی عامی است و این خودش یک بحث‌هایی است و عرض کردیم و بحث‌های موضوع شناسی در دنیای اسلام جا پیدا کرد خیال نکنید که مثلاً بحث‌های موضوع شناسی و لذا یکی از وظایف فقیه هم همین شد فی‌ما بعد چرا چون خوب اسلام در مکه و مدینه بود در یک محدوده‌ی خاصی بود با توسعه‌ی اسلام فرض کنید مثلاً

جو یک شکل خاصی داشت رفتند یمن دیدند یک جویی هست که شکش با آن فرق می کند ، عدس و اینها ، چیزهایی پیدا کردند که مثلاً برنجی پیدا کردند که شکش با آن برنج متعارف فرق می کرد مع ذلک به آن برنج می گفتند شما از اینها بگیریید تا مسائل غروب و غیر غروب و خیلی مسائل فراوانی در موضوعات خارجی پیدا شد .

از همان قرن اول یکی از کارهایی که در دنیای اسلام آمد و عرض کردیم در دنیای اسلام تا حدود چهل پنجاه سال سیاست با فقاهاست و استنباط یکی بود یعنی میزهی خلفای راشدین نزد اهل سنت که اصطلاح خلفای راشدین دارند آن امتیاز اساسی اش این بود که خلیفه هم حاکم بود و هم مفتی بود به فتاوی او عمل می کردند از زمانی که معاویه به کار آمد که به فتاوی او عمل نمی شد این جدایی ما بین سیاست و فقاهاست واقع شد بنا شد که دنیای سیاست در مسائل فقهی به فقها مراجعه کند این جدایی از آن وقت پیدا شد و لذا مراجعه کردند فی ما بعد این مراجعه به نظر فقیه از همان نیمه های اول قرن اول شروع شد و مثلاً فرض کنید در میان خصوص خلفای بنی امیه عمر بن عبدالعزیز را آمدند گفتند جزو خلفای راشدین است چون اهل علم بوده اگر فتوا هم داده حجیت دارد ، در خلفای راشدین مثلاً عمر بن عبدالعزیز را هم وارد کردند دقت کردید چون این جمع ما بین سیاست و فقاهاست شد و الا

و اصولاً این رمز پیشرفت فقاهاست شد چون اگر با سیاست شد همانی که خلیفه گفته بود دیگر لیس الا فقط همان یکی اما وقتی آمدند جدایش کردند آن وقت فقهای کوفه یک چیزی گفتند فقهای مدینه یک چیزی گفتند فقهای بصره بعد فقهای مکه همین طور وقتی می گویند فقه مکه اینها همه بر اثر جدایی پیدا جدایی فقاهاست از دنیای سیاست پس بنابراین این مطلبی را که ایشان فرمودند که در اینجا این را ما اسمش را بگذاریم حکم انشائی وقتی موضوع در خارج محقق شد اسمش را بگذاریم حکم فعلی این بحث اصولی نیست به نظر من ما بحث هایی که مناسب با قانون است باید انجام بدهیم این بحث مناسب با قانون نیست این بحث تابع خود واقعیت خارجی است .

می گوید فرض کنید پفک بخر می رود بازار پفک نیست دفعه ی دوم می بیند هست می خرد این ربطی به قانون ندارد در دفعه ی اول فعلیت پیدا نکرد در دفعه ی دوم فعلیت پیدا کرد ، پفک موجود نبود فعلیت پیدا نکرد به قول ایشان این فعلیت و انشاء تفسیر قانونی نیست پس این مطلبی هم که مرحوم نائینی در اینجا به مناسبت این فرمودند این محل اشکال است یعنی او امر امتحانی را در اصول اصولاً نباید مطرح کرد جای طرحش در اصول نیست .

بعد ایشان می گوید انما الاشکال فی طریق استفاده الوجوب من الصیغة البته ایشان صیغه نوشته لکن ماده هم همینطور است چون خود ایشان گفته است ، طریقه ی استفاده عرض کردم معروف و مشهور است بینشان که در لغت و در عرف این طور است این طور که ایشان

نوشتند لکن ایشان معتقد به حکم عقل است و عرض کردیم این بحث از قدیم مطرح بود سید مرتضی هم همین را می گوید که به لفظ نیست به لغت نیست و جواب به لغت نیست .

لکن ایشان فرمودند فنقول من یک مقدارش را نخواندم منها نقول لهم فی ذلک طرقی ، چون وقت هم دارد تمام می شود ، چند تا طریق دارند منها دعوی وضعها لغة للوجوب این دعوی لغوی و هذه الدعوی بظواهرها لا تستقیم البته احتمالا مرحوم آقای کاظمی مقرر یا بعید است خود نائینی در درس به هر حال عجیب این است که این منهای اولش دوم دیگر ندارد ، فقط یک بار نوشته منها تا آخر بحث که این بحث تا امر سادس تمام می شود یک منهای دومی یا منهای سومی هم بیاورند متاسفانه ایشان نیاورده ، ظاهرا و هذه الدعوی بظاهرة لا تستقیم لما عرفت این دعوی دوم منهای دوم است کلمه ی منها ای کاش ، یعنی انسجام تالیفی را هم مراعات نکنیم وقتی منها گفتیم منهای دوم و سوم را هم حساب نکنیم غرض این منهای ایشان دوم و سوم ندارد ظاهرا همین دعوی

یکی از حضار: من غیر تبعیضی است مثلا تفصیلی است

آیت الله مددی: نمی دانم حالا خیلی خوب ، معروف است که توجیه الغلط غلط آخر .

به هر حال نه این چیز شده به اصطلاح از دست در رفته قطعاً مراد ایشان به هر حال ظاهرا دو تا منها بیشتر نیست یکی اش اینکه لغت باشد یکی عقل باشد چون منهای دوم ننوشته من عرض بکنم و هذه الدعوی بظواهرها لا تستقیم این منهای دوم است چون منهای دوم ننوشته تا آخر بحث من مخصوصاً نگاه کردم گفتم نکند وسط صفحه یا سطور جایی باشد منهای دومش هم چون نبود پس ایشان دو تا بحث دارند دو تا احتمال دارند یکی مساله ی عقل و یکی هم مساله ی لغت .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين